

نقد دیدگاه علامه شوشتري در جعلی بودن برخی روایات تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام

مجید شمس کلاهی*

چکیده

عمل تفسیر با استناد به «منابع تفسیر» انجام می‌پذیرد. مراد از منابع تفسیر، اموری است که شناخت‌های لازم درباره معنا و مراد آیات را در اختیار مفسر قرار می‌دهد. یکی از مهم‌ترین منابع تفسیری، روایات منقول از اهل بیت علیهم السلام، و یکی از منابع در این باب، تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام می‌باشد. این مقاله به بررسی و نقد آرای علامه شوشتري درباره نمونه‌هایی از روایات منقول در تفسیر مذکور می‌پردازد و نشان می‌دهد ادله مورد استناد ایشان برای اثبات مجعول بودن این روایات - از قبیل انفراد نقل روایت در منبع شیعی تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام و عدم نقل آن در منابع عامه، ظهور بدوی روایت، مفاد صدر روایت بدون توجه به آنچه در ذیل آن آمده و استبعاد محتوای روایت - گرچه ظن به صدور این روایات را کاهش می‌دهد، اما نمی‌تواند مجعول بودن آنها را به اثبات رساند و دستمایه این مدعا قرار گیرد که تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام سر تا سر مجعول است.

کلیدواژه‌ها: منابع تفسیر، روایات تفسیری، تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام، علامه شوشتري.

مقدمه

عنوان «نقد حدیث» عرضه شده، خود با استناد به قواعد و معیارهای قطعی نقد، مورد نقد و ارزیابی قرار گیرد و روشن است که در نتیجه این ارزیابی، تنها نقدهایی به نصاب قبول بار می‌یابند که در پرتو قواعد و معیارهای قطعی نقد، طریق اعتدال را پیموده‌اند. دیگر نکته حایز اهمیت در عرصه نقد، آن است که حاصل نشانه‌های ضعف حدیث، همواره اثبات مجعول بودن آن نیست، بلکه این نشانه‌ها در بسیاری از موارد تنها اطمینان به صدور حدیث را زایل می‌سازد و قادر به اثبات ساختگی بودن آن نیست؛ چراکه اثبات ساختگی بودن حدیث در گرو ادله قطعی است و ادله قطعی، به مراتب دیرپاب‌تر از ادله ظنی هستند (طباطبائی، ۱۳۹۰، ص ۵۲۹).

یکی از چهره‌های بارز عرصه تحقیق و نقد، آیت‌الله محمدتقی شوشتری معروف به «محقق شوشتری» است که آثار علمی گرانسنگی از او به جا مانده است و بیش از هر چیز، با این آثار ماندنی و کتاب‌های آکنده از تحقیق و استدلالش شناخته می‌شود. برخی از این آثار عبارتند از: *قاموس الرجال فی تحقیق رواة الشیعة و محدثیهم* در ۱۲ جلد، *بهب الصباغة فی شرح نهج البلاغة* در ۱۴ جلد، *النجعة فی شرح اللمعة، قضاء امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و الاخبار الدخيلة*. این آثار به خوبی ویژگی‌ها و امتیازات بارز پدیدآورنده خود را حکایت می‌کنند که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱. اشراف به موضوع مورد بحث و ملاحظه جوانب گوناگون آن، که حاکی از سخت‌کوشی نویسنده در تتبع و تفحص است.
۲. دقت در ترتیب و تنظیم مطالب.
۳. استدلال و احتجاج و اجتناب شدید از نقل صرف اقوال.
۴. صراحت در انتقاد و دوری جستن از تعارفات معمول.

فعل «نقد» در لغت به معنای «جدا کردن دینار و درهم سره از ناسره»، «تمییز دادن خوب از بد»، «آشکار کردن محاسن و معایب سخن» و امثال آن به کار می‌رود. برای نمونه، مراد از «نقد ادبی»، تشخیص و جداسازی معایب و محاسن آثار ادبی است (ر.ک: معین، ۱۳۷۱، ذیل واژه نقد). در همین زمینه، مراد کلی از «نقد حدیث» جدا کردن حدیث درست از نادرست است که به‌طور دقیق‌تر، این‌گونه قابل تعریف می‌باشد: «نقد حدیث عبارت است از سنجش سند و متن آن با قواعد و معیارهای قطعی و پذیرفته‌شده، برای آگاهی از صحت و ضعف و نیز درجه اعتبار حدیث» (مسعودی، ۱۳۸۸، ص ۱۷۴).

تأمل در تعریف فوق، نکاتی چند را روشن می‌سازد: نخست آنکه نقد حدیث در دو شاخه متمایز «نقد سند» و «نقد متن» تحقق می‌یابد؛ دوم آنکه نقد حدیث، عملی قاعده‌مند است؛ سوم آنکه این عمل بر اساس معیارهای قطعی انجام می‌پذیرد؛ چهارم آنکه نتیجه نقد حدیث، آشکار شدن درجه اعتبار حدیث است.

نکته دیگری که از این تعریف استفاده می‌شود آن است که نقد حدیث پیش از استناد به آن، امری ضروری است؛ چراکه صحت استناد به حدیث، در گرو اعتبار آن، و شناخت درجه اعتبار حدیث، متوقف بر نقد آن است؛ اما آیا می‌توان به هر سخنی که تحت عنوان «نقد حدیث» ارائه می‌شود به دیده قبول نگریست و آن را چراغ راه برای تشخیص درجه اعتبار احادیث تلقی نمود؟ پاسخ این پرسش نیز با تأمل در تعریف پیش‌گفته روشن می‌گردد. چنان‌که گذشت، نقد حدیث، عملی قاعده‌مند و دارای معیارهای قطعی است (طباطبائی، ۱۳۹۰، ص ۵۲۹؛ مسعودی، ۱۳۸۸، فصل ۴ و ۳). بر این اساس، لازم است آنچه در عرصه ارزش‌یابی و اعتبارسنجی احادیث، تحت

می‌رسد آن است که یک‌یک احادیث آن ارزیابی شود و اعتبار هر حدیث به‌طور مستقل، مورد تحقیق قرار گیرد. در همین زمینه، نوشتار حاضر با نگاهی ناقدانه، نقدهای علامه شوشتري درباره چهار روایت مذکور در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام را مورد بررسی قرار خواهد داد.

درباره اعتبار این تفسیر و صحت انتساب آن به امام حسن عسکری علیه السلام آثاری به شکل غیرمستقل و گاه مستقل به چشم می‌خورد که به برخی اشاره می‌شود: «التفسیر المنسوب الی الامام ابی محمد الحسن بن علی العسکری علیه السلام»، تحت عنوان «بحث حول هذا التفسیر»؛ آشنایی با تفاسیر، تألیف آیت‌الله رضا استادی، تحت عنوان «تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام»؛ ۳. مکاتب تفسیری از علی‌اکبر بابایی، تحت عنوان «تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام»؛ تاریخ تفسیر قرآن، نوشته علی‌اکبر بابایی، تحت عنوان «التفسیر المنسوب الی الامام ابی محمد الحسن بن علی العسکری علیه السلام»؛ بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام، از سیده فاطمه هاشمی.

آنچه می‌تواند به‌عنوان نوآوری تحقیق حاضر نسبت به آثار موجود در این باب تلقی گردد، تحلیل تفصیلی، جزءنگر و محتوایی نقدهایی است که علامه شوشتري بر برخی از روایات تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام ارائه داده‌اند و مسئله اساسی که این تحقیق در پی ارائه استدلالی آن بوده است نقدپذیری نقدهای مذکور است.

روایت نخست: امیرمؤمنان و ابلاغ آیات برائت از

مشرکان

الف. متن روایت

«ثم بعث رسول الله صلى الله عليه وآله بعشر آيات من سورة "براءة" مع

۵. نقد و بررسی اندیشه‌ها و حتی برخورد انتقادی با فکرها و نظریه‌های بسیار مشهور (صحتی سردرودی، ۱۳۷۷، ص ۷۵).

کتاب الاخبار الدخیلة در سه باب تدوین شده: باب نخست، به نقد احادیث تحریف‌شده؛ باب دوم، به نقد احادیثی که از منظر جناب شوشتري احادیثی مجعول و دروغین هستند و باب سوم، به نقد دعاهای تحریف‌شده اختصاص یافته است. علامه شوشتري باب دوم این کتاب را در چهار فصل تدوین نموده و در فصل دوم از این باب که تحت عنوان «فی اخبار التفسیر الّذی نسبوه الی العسکری علیه السلام» سامان یافته ۳۷ روایت از مجموع ۳۷۹ روایت مذکور در تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام را مورد نقد قرار داده و برای اثبات مجعول و ساختگی بودن آنها دلایلی ارائه نموده است.

تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام که شامل سوره «حمد» و بخشی از سوره «بقره» (تا پایان آیه ۲۸۲) است، از جهت اعتبار و عدم اعتبار، از زمان‌های سابق مورد بحث بوده است. برخی این تفسیر را مورد تأیید کلی قرار داده‌اند؛ مانند مسلماً محمد تقی مجلسی که در روضة‌المتقین می‌گوید: «من کان مرتبطاً بکلام الأئمة علیهم السلام یعلم أنه کلامهم»؛ هر که ربطی به کلام ائمه علیهم السلام دارد، می‌داند که این تفسیر از سخن ایشان است (مجلسی، ۱۴۰۶ق، ج ۱۴، ص ۲۵۰).

نقطه مقابل نظر فوق، دیدگاه کسانی است که نسبت این تفسیر به امام حسن عسکری علیه السلام را نسبتی مجعول دانسته‌اند؛ مانند علامه محمد تقی شوشتري که - چنان‌که اشاره شد - در کتاب الاخبار الدخیلة برای اثبات مجعول بودن نسبت این تفسیر به امام عسکری علیه السلام شواهدی ارائه داده‌اند (تستری، ۱۳۹۰ق، ص ۱۵۲)؛ اما موضعی که در نفی و قبول این کتاب دارای و جاهت علمی به نظر

بر عهده ابوبکر نهاد و او را امیرالحاج (راهنمای حج گزاران) قرار داد و همراه ده آیه از آیات سوره «بُرَاط» به سوی مکه فرستاد تا آن آیات را برای مردم قرائت کند؛ اما هنگامی که ابوبکر از نزدایشان خارج شد جبرئیل از سوی خدا پیام آورد: تلاوت آیات را باید کسی انجام دهد که از خاندان پیامبر باشد. آن حضرت این مأموریت را به علی علیه السلام واگذار نمود؛ پس، امیرمؤمنان این مأموریت را به انجام رساند و پیمان‌هایی که با مشرکان تا آن زمان وجود داشت ملغاً اعلام نمود و مشرکان پس از آن سال از ورود به حرم الهی مأیوس گشتند.

ج. منابع روایت

منبع اصلی این روایت، تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام است (تفسیر منسوب الامام العسکری، ۱۴۰۹ق، ص ۵۵۸-۵۵۹). سیدهاشم بحرانی نیز در تفسیر البرهان این روایت را به نقل از تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام آورده است (بحرانی، ۱۴۱۶ق، ج ۱، ص ۳۱۱).

د. نقدهای علامه شوشتری

علامه شوشتری برای اثبات مجعول بودن روایت نخست، عبارت «تحریم قرب مکه علی المشرکین» در این روایت را با عبارت «إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا» در آیه ۲۸ سوره «توبه» مقایسه می‌کند و چنین می‌گوید: میان این عبارت از روایت و آنچه قرآن کریم فرموده، از دو جهت تعارض وجود دارد: نخست آنکه طبق فرموده آیه، آنچه بر مشرکان تحریم شد، نزدیک شدن به مسجدالحرام بود، اما این روایت از تحریم نزدیک شدن به شهر مکه سخن می‌گوید نه مسجدالحرام. دوم آنکه طبق فرموده آیه، این تحریم در سال پس از ابلاغ آیات برای مشرکان فعلیت می‌یافت؛ چراکه در آیه آمده: «بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا»، اما روایت مورد بحث این تحریم را

أبی بکرین ابی قحافة، و فیها ذکر نبذ العهود إلی الکافرین، و تحریم قرب مکه علی المشرکین فأمر أبابکر بن أبی قحافة علی الحج، لیحج بمن ضمه الموسم و یقرأ علیهم الآیات، فلما صدر عنه أبوبکر جاءه المطوق بالنور جبرئیل فقال: یا محمد إن العلی الأعلى یقرأ علیک السلام و یقول: یا محمد إنه لا یؤدی عنک إلا أنت أو رجل منک، فابعث علیا علیه السلام لیتناول الآیات، فیکون هو الذی ینبذ العهود و یقرأ الآیات یا محمد ما أمرک ربک بدفعها إلی علی علیه السلام و نزعها من أبی بکر سهوا و لا شکا و لا استدراکا علی نفسه غلطا و لکن أراد أن یبین لضعفاء المسلمین أن المقام الذی یقومه أخوک علی علیه السلام لن یقومه غیره سواک یا محمد و إن جلت فی عیون هؤلاء الضعفاء من أمتک مرتبته و شرفت عندهم منزلته فلما انتزع علی علیه السلام الآیات من یده، لقی أبوبکر بعد ذلک رسول الله صلی الله علیه و آله فقال: بأبی [أنت] و أمی (یا رسول الله أنت أمرت علیا أن أخذ هذه الآیات من یدی) فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: لا، و لکن العلی العظیم أمرنی أن لا ینوب عنی إلا من هو منی، و أما أنت فقد عوضک الله بما قد حملک من آیاته و کلفک من طاعاته الدرجات الرفیعة و المراتب الشریفة أما إنک إن دمت علی موالاتنا، و وافیتنا فی عرصات القیامة و فیما بما أخذنا به علیک [من] العهود و الموائیق فأنت من خیار شیعتنا و کرام أهل مودتنا فسری بذلک عن أبی بکر. قال: فمضی علی علیه السلام لأمرالله، و نبذ العهود إلی أعداء الله، و أیس المشرکون من الدخول بعد عامهم ذلک إلی حرم الله و كانوا عددا کثیرا و جما غفیرا، غشاه الله نوره، و کساه فیهم هبة و جلالا، لم یجسروا معها علی إظهار خلاف و لا قصد بسوء.»

ب. محتوای روایت

این روایت، گزارشی است از مأموریتی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

الی حرم الله» که در ادامه روایت آمده، حکم تحریم را که با تعبیر «تحریم قرب مکه» به اجمال مورد اشاره قرار گرفته، هم از جهت مکان و هم از جهت زمان «تبیین» نموده است که با توجه به آنکه مراد از مسجدالحرام در آیه ۲۸ سوره «برائت»، «حرم مکه» است، این تبیین کاملاً منطبق با مفاد آیه می‌باشد و اساساً این‌گونه بیان نه تنها مورد خدشه نیست، بلکه از محاسن ادبی به‌شمار می‌رود؛ زیرا چنان‌که می‌دانیم، «ذُکِرَ الشَّيْءُ مُبْهِمًا ثُمَّ مُبَيَّنًا أَوْ قَعَّ فِي النُّفُوسِ»؛ یعنی اگر در بیان یک امر، نخست آن را به شکل مبهم و سپس به شکل روشن ارائه کنیم در این صورت، در ذهن مخاطبان نفوذ بیشتری خواهد نمود. بر این اساس، به نظر می‌رسد ادعای موضوع بودن این روایت ادعایی ناموجه است که از استظهار نادرست از این روایت نشئت گرفته است؛ استظهار نادرستی که حاصل اخذ معنا از یک جزء روایت بدون عنایت به سایر اجزای آن می‌باشد.

جمع‌بندی

علامه شوشتري برای اثبات مجعول بودن روایت یکم، به دو دلیل تکیه نموده‌اند که منشأ هر دو، اخذ معنا از صدر روایت بدون عنایت به ذیل آن است؛ ازاین‌رو، هیچ‌یک از این دو دلیل قابل قبول نبوده و در نتیجه، ادعای مجعول بودن این روایت بی‌دلیل و ناپذیرفتنی به‌نظر می‌رسد.

روایت دوم: پیامبر خاتم، ارائه‌دهنده همه معجزات

پیامبران گذشته

الف. متن روایت

«... ثم قال رسول الله صلى الله عليه وآله لأبي جهل: يا أبا جهل هذه الفرقة الثالثة قد شاهدت آيات الله و معجزات رسول الله و بقى الذى لك، فأى آية تريد قال أبو جهل: آية عيسى ابن مريم كما زعمت أنه كان يخبرهم بما يأكلون و ما يدخرون فى

مقید به زمان آینده نکرده، بلکه آن را به طور مطلق چنین بیان نموده: «تحریم قرب مکه» و این تعبیر این معنا را می‌فهماند که حکم تحریم نزدیک شدن مشرکان به مکه (مسجدالحرام) به محض آنکه آیات سوره «برائت» بر آنها ابلاغ شد برای آنان فعلیت یافت؛ پس روایت مورد بحث از این جهت نیز در تعارض با آیه ۲۸ سوره «برائت» است.

بررسی نقدهای علامه شوشتري بر روایت نخست

اگرچه در میانه این روایت به جای تعبیر «تحریم قرب مسجدالحرام»، گفته شده: «تحریم قرب مکه» و این تعبیر از تحریم نیز به‌طور مطلق آمده و مقید به سال آینده نشده؛ اما اولاً، مراد از «مسجدالحرام» در آیه ۲۸ سوره «برائت»، «حرم مکه» است که شامل مکه مکرمه و گسترده‌تر از آن است (طوسی، ۱۴۲۰ق، ج ۵، ص ۵۴۹). ازاین‌رو، نهی مشرکان از نزدیک شدن به حرم، مستلزم نهی ایشان از نزدیک شدن به مکه مکرمه است؛ ثانیاً، در ادامه این روایت مراد از «تحریم قرب مکه» با این جمله مورد تصریح قرار گرفته است: «و ایس المشركون من الدخول بعد عامهم ذلك الى حرم الله.» چنان‌که می‌بینیم، در این جمله تصریح از روایت، حکم تحریم نزدیک شدن مشرکان به مسجدالحرام، هم از جهت مکان (که با تعبیر «حرم الله» بیان شده) و هم از جهت زمان (که با تعبیر «بعد عامهم ذلك» بیان شده)، کاملاً منطبق با آیه ۲۸ سوره «برائت» است؛ اما جای تعجب است که علامه شوشتري به‌رغم وجود این جمله در این روایت، در آغاز نقد آن می‌گوید: «گویا جاعل این روایت قرآن را نخوانده، بلکه اصلاً آن را ندیده است!» (تستری، ۱۳۹۰ق، ص ۲۰۰).

حاصل آنکه: اگرچه عبارت «تحریم قرب مکه» در روایت یکم از جهت مکان و زمان تحریم، مجمل است، اما جمله «و ایس المشركون من الدخول بعد عامهم ذلك

اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به مانند معجزات حضرت نوح، حضرت ابراهیم، حضرت موسی و حضرت عیسی عَلَيْهِمُ السَّلَام ارائه نموده‌اند یک یک حکایت می‌نماید.

د. نقد علامه شوشتری

علامه شوشتری می‌گوید: در متن این روایت از قول پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده که ایشان ابوالبختری را برادر ابوجهل خوانده‌اند و در خطاب به ابوجهل گفته‌اند: «... استأذن عليك أخوك ابوالبختري بن هشام»؛ حال آنکه ابوجهل مخزومی است، ولی ابوالبختری اسدی می‌باشد نه مخزومی؛ پس این دو، برادر نیستند و جهل جاعل این روایت به تاریخ و علم رجال باعث شده که این دو نفر را برادر بخواند.

بررسی نقد علامه شوشتری بر روایت دوم

گرچه ابوالبختری العاص بن هشام بن الحارث بن اسد (ر.ک: زرکلی، ۱۹۸۰م، ج ۳، ص ۲۴۷) از قبیله بنی اسد و ابوجهل عمرو بن هشام بن المغیره المخزومی (ر.ک: خطیب تبریزی، بی تا، ص ۱۷۸) از تبار مخزوم است، اما برادر خواندن ابوالبختری و ابوجهل می‌تواند به سبب کفری باشد که آن دو در آن مشترک بوده‌اند؛ همان‌گونه که اشتراک در ایمان جایز می‌سازد که مؤمنان نه به سبب قومیت یا نسب واحد، بلکه به سبب وحدت در عقیده، برادر خوانده شوند؛ چنان‌که قرآن کریم می‌فرماید: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» (حجرات: ۱۰). به‌طور کلی، چنان نیست که لفظ «اخ» در زبان عربی تنها بر برادر صلبی اطلاق گردد، بلکه به کسی یا چیزی که نسبت به کسی یا چیزی دیگر دارای شباهت یا اشتراک در برخی امور است نیز اطلاق می‌شود. برای نمونه، قرآن کریم «مبَدَّرِينَ» را «إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ» می‌نامد: «إِنَّ الْمُبَدَّرِينَ كَأَنُؤُا إِخْوَانَ

بیوتهم، فأخبرني بما أكلت اليوم، و ما ادخرته في بيتي، و زدني على ذلك - بأن تحدثني بما صنعته بعد أكلی لما أكلت، كما زعمت أن الله زادك في المرتبة فوق عیسی. فقال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أما ما أكلت و ما ادخرت فأخبرك به، و أخبرك بما فعلته في خلال أكلک، و ما فعلته بعد أكلک، و هذا يوم يفضحك الله عزوجل فيه باقتراحك فإن أمنت بالله لم تضرك هذه الفضيحة، و إن أصرت على كفرک أضيف لك إلى فضيحة الدنيا و خزيتها خزی الآخرة الذی لا یبید و لا ینفد و لا یتناهی. قال: و ما هو قال رسول الله قعدت یا أباجهل تتناول من دجاجة مسمنة أسمطتها فلما وضعت يدک علیها استأذن عليك أخوک ابوالبختري بن هشام، فأشفقت عليه أن يأكل منها و بخلت، فوضعتها تحت ذیلک، و أرخیت علیها ذیلک حتی انصرف عنک...».

ب. منابع روایت

منبع اصلی این روایت نیز مانند روایت نخست، تفسیر منسوب به امام عسکری عَلَيْهِ السَّلَام است (تفسیر منسوب الامام العسکری، ۱۴۰۹ق، ص ۴۳۶) و در احتجاج طبرسی (طبرسی، ۱۹۶۶م، ج ۱، ص ۳۷) و نیز بحارالانوار (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۸، ص ۶۸) به نقل از این تفسیر، نقل شده است.

ج. محتوای روایت

این روایت ذیل آیه ۹۳ سوره «بقره» وارد شده و در بخش نخست، معجزه کنده شدن کوه طور به فرمان الهی و برآمدن آن بر فراز بنی اسرائیل را به تفصیل بیان می‌کند. سپس به تشریح این مسئله می‌پردازد که هر آنچه پیامبران گذشته از معجزات ارائه نموده‌اند، پیامبر خاتم همانند آن معجزات، بلکه بیش از آنها را بر قوم خویش عرضه داشته است و به نقل از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام، معجزاتی را که پیامبر

در تفسیر صافی سید عبداللّه شبّر در تفسیر معروف به تفسیر شبّر نیز این روایت را بدون ذکر منبع آورده‌اند (بحرانی، ۱۴۱۶ق، ج ۱، ص ۳۰۶؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۱۸۰؛ شبّر، ۱۴۱۲ق، ص ۵۶).

ج. محتوای روایت

این روایت، تفسیری است مزجی از آیه ۱۰۹ سوره مبارکه «بقره»: ﴿وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْتُوا وَاصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ در این آیه، به نکاتی چند اشاره شده: نخست آنکه اهل کتاب مشتاق بودند مؤمنان را به کفر سابق بازگردانند. این روایت «شبهه افکنی» را به عنوان ابزاری معرفی می‌کند که اهل کتاب تلاش می‌کردند به کمک آن، به مقصود خود برسند و مؤمنان را منصرف از ایمان کنند. نکته بعدی که آیه بیان می‌کند حسادت اهل کتاب نسبت به مؤمنان است و روایت سوم، سبب این حسادت را ولایت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، امیر مؤمنان علیه السلام و اهل بیت طاهرین ایشان معرفی می‌کند.

آیه ۱۰۹ سوره مبارکه «بقره» در ادامه به این نکته اشاره می‌کند که حسادت اهل کتاب نسبت به مؤمنان پس از آن است که حقیقت بر ایشان آشکار شده. روایت سوم پرده از سبب آشکار شدن حقیقت برای اهل کتاب برمی‌دارد و می‌گوید: اهل کتاب توسط معجزاتی که بر صدق پیامبر اکرم، امیر مؤمنان و اهل بیت ایشان علیهم السلام دلالت نموده است به حقیقت پی برده‌اند. در ادامه این آیه به مؤمنان امر شده که با عفو و چشم‌پوشی با اهل کتاب رفتار کنند تا خداوند فرمان خویش را فرو فرستد. روایت توضیح می‌دهد که مؤمنان باید از جهل اهل کتاب چشم‌پوشی کنند و با حجت‌های خدایی با ایشان مقابله نموده و

الشَّيَاطِينِ﴾ (اسراء: ۲۷) و از قوم حضرت لوط به «إخوان لوط» تعبیر می‌نماید: ﴿وَعَادٌ وَفِرْعَوْنُ وَإِخْوَانُ لُوطٍ﴾ (ق: ۱۳). همچنین احادیث قدسی که مانند قرآن کریم حکایتگر سخن خداوند است، «اخو القرآن» خوانده شده است (حرّ عاملی، ۱۳۸۴ق، ص ۲). بر این اساس، به نظر می‌رسد نمی‌توان صرفاً با استناد به اینکه در روایت مورد بحث، ابوالبختری برادر ابوجهل خوانده شده، این روایت را مجعول دانست.

روایت سوم: تفسیر آیه ۱۰۹ سوره «بقره»

الف. متن روایت

«قال الإمام الحسن بن علي أبو القائم عليهما السلام: في قوله تعالى: ﴿وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا﴾ بما يوردونه عليكم من الشبه ﴿حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ﴾ لكم بأن أكرمكم بمحمد وعلي وآلهما الطيبين الطاهرين ﴿مَنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ﴾ بالمعجزات الدالات على صدق محمد وفضل علي وآلهما الطيبين من بعده ﴿فَاعْتُوا وَاصْفَحُوا﴾ عن جهلهم، وقابلوهم بحجج الله، وادفعوا بها أباطيلهم ﴿حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ﴾ فيهم بالقتل يوم فتح مكة، فحينئذ تجلونها من بلد مكة ومن جزيرة العرب، ولا تقرون بها كافرا»

ب. منابع روایت

منبع اصلی این روایت مانند دو روایت گذشته، تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام است (تفسیر منسوب الامام العسکری، ۱۴۰۹ق، ص ۵۵۱). بحار الانوار در دو موضع (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۹، ص ۱۸۴؛ ج ۹۷، ص ۶۷) و مستدرک الوسائل (نوری طبرسی، ۱۴۰۸ق، ج ۱۱، ص ۱۰۳) نیز هر دو به نقل از این تفسیر، روایت مذکور را آورده‌اند. سیدهاشم بحرانی در تفسیر برهان، فیض کاشانی

مدعیات باطل ایشان را دفع نمایند.

در پایان، این روایت تعبیر ﴿حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرٍ﴾ را چنین توضیح می‌دهد: تا آنکه خداوند فرمان خویش را به کشتار اهل کتاب در روز فتح مکه فرو فرستد و در آن هنگام خواهد بود که مؤمنان، اهل کتاب را از شهر مکه و از جزیره‌العرب بیرون خواهند راند و احدی از کفار را در آن باقی نخواهند گذاشت.

د. نقدهای علامه شوشتری

علامه شوشتری می‌گوید: در این روایت آمده که مراد از امر الهی در آیه ۱۰۹ سوره مبارکه «بقره»، در تعبیر ﴿حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرٍ﴾، فرمان خداوند به قتل اهل کتاب در روز فتح مکه است، درحالی‌که هیچ ربطی میان فتح مکه و قتل اهل کتاب و نیز هیچ ارتباطی میان فتح مکه و بیرون راندن اهل کتاب از مکه و از جزیره‌العرب وجود ندارد؛ چراکه اهل مکه اهل کتاب نبودند، بلکه بت‌پرست و مشرک بودند و پیامبر اکرم ﷺ اهل مکه را به قتل نرساند، بلکه بر ایشان منت نهاد و به‌عنوان «طلقاء» آزادشان کرد و ایشان هم اسلام آوردند و هیچ‌یک از آنان را بیرون نراند، بلکه یهودیان اطراف مدینه را اخراج نمود. اما اخراج اهل کتاب از جزیره‌العرب هم روز فتح مکه رخ نداد، بلکه چنان‌که سیره‌نویسان روایت نموده‌اند پیامبر اکرم ﷺ در بیماری منجر به رحلتش وصیت به اخراج آنان نمود و عمر در روزگار خلافتش ایشان را از جزیره‌العرب اخراج کرد.

آنچه علامه شوشتری در اثبات مجعول بودن روایت سوم فرموده به چند نقد مستقل تفکیک‌پذیر است:

نقد اول علامه شوشتری: این روایت، زمان قتل اهل کتاب به دست مسلمانان را روز فتح مکه گفته است، حال آنکه اهل مکه، اهل کتاب نبودند، بلکه بت‌پرست و مشرک بودند و در جریان فتح مکه پیامبر اکرم ﷺ مشرکان مکه

را آزاد کرد و ایشان را به قتل نرساند.

بررسی نقد اول علامه شوشتری بر روایت سوم: چنان‌که علامه شوشتری بیان نموده، در جریان فتح مکه، مقابله پیامبر اکرم ﷺ با مشرکان بود نه اهل کتاب؛ همچنین جناب ایشان فرمان به قتل مشرکان نیز صادر ننمود، مگر برخی از آنها که مرتکب جرایم خاصی بودند (بلاذری، ۱۹۵۹م، ج ۱، ص ۳۵۷؛ ابن‌خلدون، ۱۴۰۸ق، ج ۲، ص ۴۶۰). به نقل مسعودی، پیامبر اکرم ﷺ در جریان این فتح، مشرکان مکه را مخاطب قرار داد و فرمود: «یا معشر القریش، ما ترون أئی فاعل بکم؟» و ایشان پیامبر اکرم ﷺ را «أخ کریم و ابن اخ کریم» (برادری کریم فرزند برادری کریم) خواندند. پیامبر نیز فرمود «اذهبوا فانتم الطلقاء» (مسعودی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۲۰۹). در منابع متعدد تاریخی گزارش‌های متنوعی از جریان فتح مکه ارائه شده، اما در این گزارش‌ها - تا آنجا که تفحص شد - سخنی از حضور اهل کتاب در این جریان و مقابله پیامبر اکرم ﷺ با ایشان به میان نیامده (ر.ک: بلاذری، ۱۹۵۹م، ج ۱، ص ۳۵۳-۳۶۴؛ طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۳، ص ۴۲-۶۵). از این رو، سخن علامه شوشتری در نقد نخست ایشان بر روایت سوم، در بدو امر غیرقابل انکار به نظر می‌رسد.

نقد دوم علامه شوشتری: در روایت سوم چنین آمده که مسلمانان در روز فتح مکه اهل کتاب را از مکه اخراج (اجلاء) می‌نمایند؛ حال آنکه جریان اجلاء اهل کتاب در مورد یهودیان مدینه رخ داده است و پیامبر اکرم ﷺ آنان را که سه قبیله معروف به نام‌های بنی‌نضیر، بنی‌قریظه و بنی‌قینقاع بودند از مدینه اخراج و پراکنده نمود (قمی، ۱۳۶۷، ج ۲، ص ۳۵۸).

بررسی نقد دوم علامه شوشتری بر روایت سوم: به نظر می‌رسد که جریان اجلاء اهل کتاب را، که در روایت سوم بدان اشاره شده، نمی‌توان ناظر به مصداق دیگری از

رویدادهای کلان و کثرت نقل چنین رویدادهایی وجود دارد (ر.ک: جواهری، ۱۳۶۸، ج ۳۹، ص ۶۸؛ بروجردی، بی تا، ج ۳، ص ۱۶۸). بنا بر آنچه گذشت سخن علامه شوشتري در نقد دوم ایشان بر روایت سوم نیز مقبول به نظر می‌رسد. **نقد سوم علامه شوشتري:** علامه شوشتري می‌گوید: روایت سوم، زمان اخراج اهل کتاب از جزیره‌العرب را روز فتح مکه گفته است، حال آنکه این واقعه - چنانکه سیره‌نویسان نقل کرده‌اند - به وصیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در بیماری منجر به رحلت ایشان و به دست عمر در ایام خلافتش رخ داد.

بررسی نقد سوم علامه شوشتري بر روایت سوم: به نقل برخی منابع تاریخی، یکی از وصایایی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حال بیماری پیش از رحلتشان ایراد نمودند، وصیت به اخراج اهل کتاب از جزیره‌العرب بوده است و عمر با استناد به این وصیت، یهود و نصارا را از جزیره‌العرب بیرون راند. حموی در *معجم البلدان* از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده که حضرت فرمود: «لاخرجن اليهود والنصارى عن جزيرة العرب حتى لا أذع فيها الا مسلماً» و پس از نقل این روایت چنین گزارش نموده که عمر با استناد به حدیثی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به‌طور خاص درباره‌ی اهل نجران صادر شده بود، در عین آنکه اهل نجران، اهل صلح بودند اقدام به اخراج آنان نمود. سپس به نقل از ابی‌عبیده بن الجراح می‌نویسد: آخرین سخنانی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به زبان آورد، این بود: «اخرجوا اليهود من الحجاز وأخرجوا اهل نجران من جزيرة العرب». البته در اسناد این روایات به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تردید زیادی وجود دارد؛ چراکه اختلاف شدید و تناقض‌آمیزی میان آنها دیده می‌شود. در برخی از این نقل‌ها سخن از «اليهود والنصارى» است و در برخی، سخن از «المشركين» است؛ برخی می‌گویند: «لا يبقى دينان في جزيرة العرب» و در برخی، این مسئله در مورد یهود گفته

اجلاء و اخراج اهل کتاب غیر از آنچه ذیل آیه دوم سوره مبارکه حشر و آیه ۲۶ سوره مبارکه «احزاب» بیان شده، قلمداد نمود: «هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ» (حشر: ۲)؛ «وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا» (احزاب: ۲۶). چنانکه در شأن نزول این آیات آمده، جریان اجلاء مربوط به قبایل یهود در مدینه بوده است و اگر این قبایل معروف و معتنابه یهود، یعنی بنی‌نضیر، بنی‌قریظه و بنی‌قینقاع را که بسابر نقل‌های متعدد تاریخی، اجلاء آنان از مدینه بوده است نه مکه (مقریزی، ۱۴۲۰ق، ج ۱، ص ۱۲۲؛ ابن‌کثیر دمشقی، ۱۴۰۷ق، ج ۴، ص ۷۷؛ بیهقی، ۱۴۰۵ق، ج ۳، ص ۱۸۱) نادیده بگیریم، گروه معتنابه‌ی از اهل کتاب باقی نمی‌ماند که اجلاء آنها امری مهم و سرنوشت‌ساز و لازم به ذکر بوده باشد؛ زیرا اگر چنین امر چشم‌گیری در تاریخ رخ داده بود، مطمئناً به‌لحاظ اهمیتش مورد نقل تاریخ‌نگاران قرار می‌گرفت و به تعبیر رایج: «لو كان لبان».

به‌طور کلی، در عرصه تحقیقات تاریخی اگرچه محققان نمی‌توانند با استناد به نیافتن اسناد تاریخی برای رویدادهای خرد (غیرکلان) تاریخی، عدم رخداد چنین رویدادهایی را ثابت کنند و «نیافتن» را دستمایه اثبات «نبودن» قرار دهند، اما استناد به «عدم‌الوجدان» برای اثبات «عدم‌الوجود» در مورد مدعاهای کلان و تأثیرگذار در عرصه تاریخ امری پذیرفته نزد محققان است که از آن با جمله «لو كان لبان» تعبیر می‌شود و اساس این استدلال بر پایه ملازمه انکارناپذیری استوار است که میان وقوع

شده؛ در برخی، گفته شده پیامبر اکرم فرمود: «اخرجوا اليهود من الحجاز» و در برخی، این امر درباره «جزیره العرب» ذکر شده و در برخی دیگر آمده که پیامبر اکرم فرمود: «اخرجوا اليهود من الحجاز، وأخرجوا أهل نجران من جزيرة العرب» (عاملی، ۱۴۱۵ق، ج ۸، ص ۱۵۸). از این رو، برخی صاحب نظران مستبعد ندانسته اند که حدیث «لا یجتمع فی جزيرة العرب دینان» سخن عمر بوده که آن را به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نسبت داده اند (همان، ج ۸، ص ۱۶۲). اساساً این مسلم است که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هنگام فتح خیبر، یهود را در بخشی از آن ابقا نمود که در آن فعالیت کنند و بخشی از ثمرات آن برای ایشان باشد؛ اما عمر آنها را به تیماء و اریحا اخراج کرد (ر.ک: همان، ص ۱۴۹) و آنچه در سبب این کار عمر ذکر شده که او این کار را برای امتثال فرمان پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و به سبب التزام به حکم شرعی انجام داد، ادعایی مردود است که بررسی ادله رد آن، مجال دیگری می طلبد (همان، ص ۱۵۰)؛ بلکه چنان که بخاری و دیگران روایت نموده اند، عمر به این سبب یهود را اخراج نمود که ایشان به پسرش عبداللّه بن عمر هنگامی که برای سرکشی اموالش به خیبر رفته بود متعرض شدند و او را مصدوم نمودند (بخاری، ۱۴۰۱ق، ج ۳، ص ۱۷۷). طبق این نقل نیز اخراج یهود در جریان فتح مکه رخ نداده است؛ از این رو، نقد سوم علّامه شوشتری بر روایت سوم منقول از تفسیر منسوب به امام عسکری عَلَيْهِ السَّلَام نیز صحیح و پذیرفتنی به نظر می رسد.

جمع بندی

علّامه شوشتری برای اثبات موضوع بودن روایتی از تفسیر منسوب امام حسن عسکری عَلَيْهِ السَّلَام که در تبیین آیه ۱۰۹ سوره «بقره» وارد شده، بر اسناد تاریخی تکیه نموده اند. ظهور بدوی این روایت دلالت بر آن دارد که در

روز فتح مکه مسلمانان از جانب خداوند فرمان یافتند اهل کتاب را به قتل رسانند و از شهر مکه و جزیره العرب بیرون رانند و احدی از کفار را در آن باقی نگذارند و چنان که گذشت، این ظهور با آنچه در منابع تاریخی ذکر شده ناسازگاری دارد. به تصریح تاریخ، در روز فتح مکه، پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مسلمانان را فرمان به قتل نداد، و اساساً محل استقرار اهل کتاب در مدینه بود و اخراجشان از آن مکان بود و نه از شهر مکه؛ همچنین اخراج اهل کتاب از جزیره العرب در زمان خلافت عمر و به دست او رخ داد نه در روز فتح مکه. اما نکته دقیق و قابل توجه در مورد روایت مورد بحث آن است که به رغم ناسازگاری هایی که در نگاه نخست میان ظاهر این روایت با گزارش های تاریخی به چشم می خورد با بازنگری و تأمل در قالب ادبی و بیانی این روایت، این احتمال رخ می نماید که چه بسا این روایت با اسلوب بیانی ویژه ای صدور یافته تا بر تأثیر تحول آفرین فتح مکه در وقوع یکی از مهم ترین وقایع تاریخی پس از خود، که همان اخراج اهل کتاب از جزیره العرب بوده است تأکید نماید؛ با این توضیح که محتمل است نسبت دادن اخراج اهل کتاب از جزیره العرب به روز فتح مکه در این روایت، بدین سبب باشد که فتح مکه در تاریخ اسلام «نقطه عطف» بی بدیلی بود که زمینه را برای غلبه مسلمانان بر جزیره العرب و نیز فتوحات بعدی اسلام، از جمله فتح شام و ایران، فراهم نمود و همین نقطه عطف و منشأ اثر بودن فتح مکه، مجوز آن است که پیامدهای متأخر و متأثر از این واقعه مهم را به ظرف زمانی آن نسبت دهند تا ترتب آن پیامدها بر این واقعه تأثیرگذار مورد تأکید قرار گیرد.

به طور کلی، هنگامی که بخواهند سببیت یک واقعه را نسبت به واقعه ای دیگر که پیامد آن است و در زمانی پس از آن رخ می دهد به نحو بلیغ بیان کنند و به تعبیر دیگر

العلی الاعلی یقرأ علیک السلام، و یقول لک: إن أباجهل و الملاً من قریش قد دبروا یریدون قتلک، و آمرک أن تبیت علیا فی موضعک... و آمرک أن تستصحب أبابکر، فإنه إن آنسک و ساعدک و وازرک و ثبت علی ما یعاهدک و یعاهدک، کان فی الجنة من رفقاءک، و فی غرفاتها من خلصائک. فقال رسول الله صلی الله علیه و آله لعلی علیه السلام: أرضیت أن أطلب فلا أوجد و توجد، فلعله أن یبادر إلیک الجهال فیقتلک قال: بلی یا رسول الله رضیت أن تكون روحی لروحک و فاء، و نفسی لنفسک. فداء، بل قد رضیت أن تكون روحی و نفسی فداء لأخ لک أو قریب أو لبعض الحيوانات تمتهنها و هل أحب الحیاة إلا لخدمتک و التصرف بین أمرک و نهیک و لمحبة أولیائک... ثم قال رسول الله صلی الله علیه و آله لأبی بکر: أرضیت أن تكون معی یا أبابکر تطلب کما أطلب، و تعرف بأنک أنت الذی تحملنی علی ما أدعیه، فتحمل عنی أنواع العذاب قال أبو بکر: یا رسول الله أما أنا لو عشت عمر الدنیا أعذب فی جمیعها أشد عذاب لا ینزل علی موت مریح، و لا فرج متیح و کان فی ذلک محبتک لکان ذلک أحب إلی من أن أتعم فیها و أنا مالک لجميع ممالک ملوکها فی مخالفتک... فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: لا جرم إن اطلع الله علی قلبک و وجد ما فیة موافقا لما جرى علی لسانک، جعلک منی بمنزلة السمع و البصر و الرأس من الجسد، و بمنزلة الروح من البدن، کعلی الذی هو منی کذلک، و علی فوق ذلک لزیادة فضائله و شریف خصاله. یا أبابکر إن من عاهد الله ثم لم ینکث و لم یغیر و لم یبدل و لم یحسد من قد أبانه الله بالتفضیل فهو معنا فی الرفیق الاعلی و إذا أنت مضیت علی طریقة یحبها منک ربک، و لم تتبعها بما یسخطه و وافیته بها إذا بعثک بین یدیه، کنت لولایة الله مستحقا، و لمرافقتنا فی تلک الجنان مستوجبا...»

هنگامی که بخواهند ترتب پیامدهای یک واقعه را که مدتی پس از آن واقعه تحقق می یابد نسبت به آن واقعه مورد تأکید قرار دهند، وقوع آن پیامدها را به ظرف زمان منشأ آن پیامدها نسبت می دهند؛ یعنی وقوع «سبب» را به ظرف زمانی «سبب» نسبت می دهند؛ چنانکه گویی سبب، در همان ظرف زمانی سبب، رخ داده است. مثلاً، برای اینکه تأکید کنند پیروزی انقلاب اسلامی، سبب درهم شکستن سلطه استکبار بر جهان است، می گویند: «در روز ۲۲ بهمن سال ۱۳۵۷، روز پیروزی انقلاب اسلامی ایران، سلطه نظام استکبار بر جهان در هم شکست» و این جمله چنین تفهیم می کند که تردیدی در ترتب سقوط سلطه استکبار بر پیروزی انقلاب اسلامی و سببیت آن پیروزی برای این سقوط وجود ندارد، چنانکه گویی این سقوط در همان روز پیروزی انقلاب اسلامی رخ داده است. در روایت سوم نیز که «یوم فتح مکه» زمان «اخراج اهل کتاب از جزیره العرب» معرفی شده احتمال کار بست اسلوب بیانی پیش گفته، احتمالی معقول است و با توجه به صحت چنین توجیهی برای این روایت، نمی توان به طور قاطع - چنانکه علامه شوشتري اظهار نموده اند - قایل به موضوع بودن آن شد.

روایت چهارم: لیلۃ المبیت و همراهی ابوبکر با

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

الف. متن روایت [با تلخیص]

قال رسول الله صلی الله علیه و آله اتقوا الله عباد الله، و اثبتوا علی ما أمرکم به رسول الله من توحید الله، و من الإیمان بنبوة محمد رسول الله، و من الاعتقاد بولایة علی ولی الله... هذه وصية رسول الله صلی الله علیه و آله لكل أصحابه، و بها أوصی حین صار إلی الغار فإن الله تعالی قد أوحى إلیه: یا محمد إن

ب. منابع روایت

این روایت، چنانکه علامه شوشتری اشاره نموده، در هیچ یک از منابع عامه - تا آنجا که جست و جو شد - یافت نمی شود؛ اما در منابع شیعی، غیر از تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام (ص ۴۶۵) در *مدینه المعاجز* (بحرانی، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۴۵۶) و *بحار الانوار* (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۹، ص ۸۰) به نقل از تفسیر منسوب به امام، نقل شده است. بر این اساس، تنها منبع اصلی این روایت، تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام می باشد.

ج. محتوای روایت

این روایت، در تفسیر آیه ۱۰۰ از سوره «بقره» وارد شده است و در آغاز، مفاد و صایایی را گزارش می کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قبل از «لیلة المییت» و رفتن به غار، آن و صایا را برای اصحاب خود ایراد نمودند؛ سپس به تفصیل، وقایع مربوط به لیلة المییت - از قبیل نزول جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله و فرمان الهی به لزوم جایگزینی علی علیه السلام به جای پیامبر و همراهی ابوبکر با پیامبر در راه رسیدن به غار - را تشریح می نماید.

د. نقدهای علامه شوشتری

نقد نخست علامه شوشتری: علامه شوشتری در نقد این روایت می گوید: بنا بر مفاد این روایت خداوند پیامبر اکرم را به واسطه جبرئیل امر نموده است که از ابوبکر بخواهد او را در رفتن به غار همراهی نماید؛ حال آنکه این مطلب را حتی اهل تسنن درباره ابوبکر نقل نکرده اند؛ پس چگونه شیعه می تواند قایل به آن باشد؟

اهل تسنن با آنکه افتخار بزرگ آنها درباره ابوبکر همین مصاحبت او با پیامبر اکرم است، روایت کرده اند (به روایت طبری) که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله طلب همراهی ابوبکر

نمود، بلکه این ابوبکر بود که وقتی از خروج پیامبر صلی الله علیه و آله آگاه شد، خود را به پیامبر رساند و سبب نگرانی پیامبر و زخمی و خونین شدن پای ایشان شد. علامه شوشتری این حکایت را به تفصیل از طبری نقل می کند.

بررسی نقد نخست علامه شوشتری بر روایت چهارم: چنانکه علامه شوشتری آورده، حکایت طلب همراهی ابوبکر از جانب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را اهل تسنن نقل نکرده اند، بلکه این ادعایی است که تنها مدرک آن همین روایت منقول در تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام است و این حکایت با آنچه طبق روایت طبری (طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۲، ص ۳۷۴) در مسیر همراهی ابوبکر با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اتفاق افتاد متفاوت است. طبق نقل طبری، ابوبکر نزد حضرت علی علیه السلام رفت و از آن حضرت درباره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پرسش نمود و پس از آگاهی از حرکت پیامبر به سوی غار ثور، به سرعت به سوی پیامبر حرکت کرد و وقتی در این مسیر به پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک شد، پیامبر صدای حرکت او را در تاریکی شب شنید و گمان کرد شخصی از مشرکان او را تعقیب می کند؛ پس به حرکتش شتاب داد و در نتیجه، پاپوش پیامبر از هم گسیخت و سنگی انگشت پای حضرت را شکافت و خون فراوانی از آن جریان یافت. ابوبکر که ترسیده بود این حالت بر پیامبر گران آید، صدا به سخن بلند کرد و پیامبر او را شناخت و ایستاد تا برسد. وقتی ابوبکر به پیامبر رسید، با هم راهی شدند درحالی که خون، پای پیامبر را فراگرفته بود. طبق این حکایت که قایل آن طبری و از اهل تسنن است، اولاً، ابوبکر به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ملحق شد نه آنکه پیامبر از او خواسته باشد او را همراهی کند؛ ثانیاً، ابوبکر سبب آزار و اذیت پیامبر در راه رسیدن به غار شد و پس از رسیدن به غار نیز طبق نص قرآن کریم، چنان بی قرار گشت که پیامبر اکرم به تسلی خاطر او

آنچه درباره نقد نخست علامه شوشتری بر روایت یکم به نظر می‌رسد آن است که این نقد، صرفاً بر پایه یک استبعاد غیرقطعی بنا نهاده شده که نمی‌توان بر اساس آن، مجعول بودن روایت مورد بحث را به اثبات رساند.

نقد دوم علامه شوشتری: علامه شوشتری می‌گوید: در این روایت آمده که امیرالمؤمنین علیه السلام به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گفت: «راضی هستم که جانم فدای برخی حیوانات تو شود!» آیا چنین سخنی از روی تملق‌گویی و چرب‌زبانی بوده، چنان‌که اهل دنیا برای سرکردگان خود چنین سخن کنند یا از روی حقیقت‌گویی بوده است؟ و آیا چنین سخنی را انسان خردمند به زبان می‌آورد؟

بررسی نقد دوم علامه شوشتری بر روایت چهارم: چنان‌که علامه شوشتری بیان داشته، صدور چنان سخنی از شخصیت بسی نظیر امیرمؤمنان علی علیه السلام که در اوج خردمندی و حکمت است مردود است؛ زیرا نمی‌توان پذیرفت انسانی که به فرموده خداوند به منزله نفس پیامبر اکرم است (آل عمران: ۶۱)، جان خویش را چنان خوار و ذلیل جلوه دهد که فدای حیوانات گردد و حتی اگر تصور کنیم امیرمؤمنان علیه السلام در مقام مجامله و تعارف، چنین سخنی گفته‌اند و ابراز چنین تعبیری، تنها برای اظهار محبت به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده است، نمی‌توان پذیرفت که پیامبر اکرم از ابراز این سخن راضی بوده‌اند. اما سخن در اینجاست که با توجه به احتمالاتی نظیر اشتباه راوی در تلقی واقعه، اشتباه راوی در نقل واقعه، مبالغه راوی در القاء واقعه و مانند آن، نتیجه رکاکت مذکور تنها تضعیف احتمال صدور روایت از معصوم است نه مجعول بودن آن، که تنها با تکیه بر ادله قطعی اثبات‌پذیر است.

نقد سوم علامه شوشتری: علامه شوشتری می‌گوید: در این روایت آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ابوبکر فرمود: «اگر خداوند آنچه را در دل داری، موافق آنچه بر زبان آوردی

پرداخت: ﴿... إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِي اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا...﴾ (توبه: ۴۰).

اما با فرض صحت حکایت منقول در تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام، این پرسش به ذهن انسان خطور می‌کند که چه فایده‌ای از وجود چنان مصاحبی متصور است که خداوند، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را امر به درخواست همراهی از او نموده است؟

اگرچه این حکایت که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از ابوبکر طلب همراهی نموده است تنها در این روایت نقل شده و در منابع اهل تسنن نیامده و واقعه مصاحبت ابوبکر با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را اهل تسنن به گونه‌ای که بیان شد نقل کرده‌اند - به گونه‌ای که نشان می‌دهد این مصاحبت به نحو لحوق ابوبکر به پیامبر بوده و ظاهراً جز اذیت‌رسانی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فایده‌ای دربر نداشته - اما هیچ‌یک از این امور، برای اثبات مجعول بودن این روایت کافی به نظر نمی‌رسد؛ زیرا اولاً، انفراد یک روایت در نقل یک حکایت هرگز دلیل بر موضوع بودن آن روایت محسوب نمی‌شود، گرچه ظن به صدور آن را کاهش می‌دهد؛ ثانیاً، با توجه به این جمله تأمل‌برانگیز در این روایت که: «یا أبا بکر إن من عاهد الله ثم لم ينكث ولم يغير ولم يبدل ولم يحسد من قد أبانه الله بالفضل فهو معنا في الرفيق الأعلى» (ای ابوبکر! همانا کسی که با خدا عهد بندد و عهد [خویش] نشکند و [آن را] تغییر و تبدیل ننماید و به کسی که خداوند او را با فضیلت بخشی [از دیگران] متمایز نموده حسادت ننماید در بهشت برین با ما خواهد بود)، این احتمال قطعاً منتفی نیست که طلب همراهی ابوبکر از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله به فرمان الهی و برای فراهم آمدن زمینه برای اتمام حجت علیه ابوبکر و نهی او از کبائری همچون شکستن عهد الهی در پذیرش ولایت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و حسادت به ایشان بوده است. بر این اساس،

السمع و البصر...» (کفعمی، ۴۰۳، ص ۷۳۷).
حاصل آنکه علامه شوشتری در این نقد نیز برای اثبات مجعول بودن روایت مورد بحث، بر استبعادی ظنی تکیه نموده‌اند و روشن است که بر اساس گمان نمی‌توان موضوع بودن یک روایت را به اثبات رساند.

جمع‌بندی

علامه شوشتری برای اثبات مجعول بودن روایت مذکور در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام که بیانگر واقعه همراهی ابوبکر با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مسیر غار ثور است، به چند دلیل استناد نموده‌اند که به‌طور خلاصه عبارتند از:

۱. انفراد نقل این روایت در منبع شیعی تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام و عدم نقل آن در منابع عامه؛

۲. ناسازگاری محتوای این روایت با آنچه در منابع عامه درباره همراهی ابوبکر با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده؛

۳. استبعاد محتوای روایت، از جمله اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله از ابوبکر طلب همراهی کرده باشد؛

۴. رکاکت یکی از تعبیر روایت؛

اما این ادله حتی به فرض پذیرش همه آنها، ادله‌ای ظنی هستند که تنها می‌توانند گمان به صدور چنین روایتی را کاهش دهند، و هیچ‌یک از ظنون که این ادله پدید می‌آورند از ظنون معتبر نیست و به تعبیر اصطلاحی، نه سبب «علم» هستند و نه «علمی» و روشن است که هرگز نمی‌توان با تکیه بر ظنون نامعتبر به مجعول بودن یک روایت حکم نمود.

نتیجه‌گیری پایانی

نقد علامه شوشتری بر روایت یکم مبتنی بر معنایی مخدوش است که از صدر این روایت بدون توجه به ذیل

بیابد] تو را نسبت به من به منزله گوش و چشم و سر نسبت به جسد و به منزله روح نسبت به بدن قرار خواهد داد. آیا پیامبر اکرم این سخن را از روی خدعه به ابوبکر فرموده، چنان‌که اهل دنیا با پیروان خویش خدعه کنند، یا از روی حقیقت فرموده است؟ لازمه آنکه حقیقتاً فرموده باشد آن است که ابوبکر در صورت صادق بودن در ادعاهایش نسبت به پیامبر اکرم برتری و شرافتی چونان برتری و شرافت سر نسبت به جسد و روح نسبت به بدن و گوش و چشم نسبت به سایر اعضا داشته باشد!

بررسی نقد سوم علامه شوشتری بر روایت چهارم: اولاً، نکته قابل توجه درباره سخن منقول از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این روایت آن است که این سخن به نحو جمله شرطیه است: «لا جرم إن إطلع الله علی قلبک و وجد ما فیہ موافقاً لما جرى علی لسانک جعلک منی بمنزلة السمع...»؛ یعنی طبق این بیان، پیامبر صلی الله علیه و آله رسیدن ابوبکر به چنان جایگاهی را، که به منزله گوش و چشم آن حضرت گردد، مشروط بر صدق ابوبکر در ادعاهای بسیار بزرگ او نموده‌اند؛ ثانیاً، بیان اینکه شخصی نسبت به انسان به منزله چشم و گوش است و تعبیری از این دست، قالبی شناخته‌شده و ضرب‌المثل‌گونه است که گوینده صرفاً برای نشان دادن منزلت مخاطب نزد خویش بیان می‌کند، نه برای بیان برتری مخاطب نسبت به خودش! از این رو، نمی‌توان با اخذ به لوازم چنین سخنی، به برتری مخاطب این سخن نسبت به گوینده آن حکم نمود؛ همچنین که چنین تعبیری در مورد امام حسن و امام حسین علیهما السلام نسبت به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به چشم می‌خورد؛ اما نمی‌توان از این تعبیر بر برتری این دو امام هم‌ام با پیامبر صلی الله علیه و آله استدلال نمود: «... اللهم و صلّ علی الزهراء فلقه القمر و سيدة نساء البشر فی البدو و الحضرة و علی ابنیها السبطین الشمسین القمرین اللذین هما للرسول بمنزلة

روایات منقول از تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام - ارائه نموده‌اند برای هر که این ادله را در ترازوی انصاف علمی نهد جای تردید باقی نمی‌گذارد که این ادله برای اثبات مجعول بودن این روایات ناکافی است؛ اگرچه برخی از این ادله، گمان به صدور روایت را تضعیف می‌کند.

آن اخذ شده و روشن است که شرط صحت استظهار معنا از یک متن (روایت)، در نظر گرفتن همه اجزای آن است؛ از این رو، ادعای مجعول بودن این روایت، ادعایی بی‌دلیل به نظر می‌رسد.

ایشان برای اثبات مجعول بودن روایت دوم، به کاربرد لفظ «اخ» در مورد غیر برادر صلبی استناد کرده‌اند که با توجه به توسعه کاربرد این لفظ در موارد اعم از برادر صلبی در زبان عربی، نمی‌توان با اتکا به این دلیل، موضوع بودن این روایت را اثبات نمود.

در نقد روایت سوم، علامه شوشتري با تکیه بر ظهور بدوی روایت و عدم اعتنا به اسلوب بیانی آن، که زیربنای ظهور مستقر روایت است، برای اثبات موضوع بودن آن به برخی شواهد تاریخی استناد نموده‌اند که با توجه به ابتدای این نقد بر ظهور بدوی و عدم حجیت این ظهور، نقد مذکور نامقبول خواهد بود؛ چراکه اساساً میان ظهور نهایی روایت سوم و شواهد تاریخی ارائه شده، ناسازگاری وجود ندارد.

علامه شوشتري برای اثبات مجعول بودن روایت چهارم از چهار روایت مورد بررسی تحقیق حاضر، به چهار دلیل استناد نموده‌اند که عبارتند از: ۱. انفراد نقل این روایت در منبع شیعی تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام و عدم نقل آن در منابع عامه؛ ۲. ناسازگاری محتوای این روایت با آنچه در منابع عامه درباره همراهی ابوبکر با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده؛ ۳. استبعاد محتوای روایت، از جمله اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله از ابوبکر طلب همراهی کرده باشد؛ ۴. رکاکت یکی از تعابیر روایت؛ اما چنان‌که به تفصیل گذشت، این ادله برای اثبات مجعول بودن این روایت کافی نیست.

در نهایت آنکه بررسی ادله‌ای که علامه شوشتري برای اثبات مجعول بودن روایات مورد بررسی این تحقیق -

- بیروت، دارالتراث.
- طوسی، محمد بن حسن (١٤٢٠ق)، **الخلاف**، قم، مؤسسة النشر الاسلامی.
- عاملی، جعفر مرتضی (١٤١٥ق)، **الصحيح من سيرة النبي الأعظم ﷺ**، ج چهارم، بیروت، دارالهادی للطباعة والنشر والتوزيع.
- فیض کاشانی، ملّامحسن (١٤١٥ق)، **تفسیر الصافی**، تهران، صدر.
- قمی، علی بن ابراهیم (١٣٦٧)، **تفسیر قمی**، ج چهارم، تهران، دارالکتاب.
- کفعمی، ابراهیم بن علی (١٤٠٣ق)، **المصباح**، بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات.
- مجلسی، محمد باقر (١٤٠٣ق)، **بحار الانوار**، بیروت، مؤسسة الوفاء.
- مجلسی، محمد تقی (١٤٠٦ق)، **روضه المستقین فی شرح من لا یحضره الفقیه**، قم، مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانبور.
- مسعودی، عبدالهادی (١٣٨٨)، **وضع و نقد حدیث**، تهران، سمت.
- مسعودی، علی بن حسین (١٤٠٩ق)، **مروج الذهب**، ج دوم، قم، دارالهجره.
- معین، محمد (١٣٧١)، **فرهنگ فارسی**، ج هشتم، تهران، امیرکبیر.
- مقریزی، تقی الدین احمد بن علی (١٤٢٠ق)، **امتاع الاسماع**، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- نوری طبرسی، میرزا حسین (١٤٠٨ق)، **مستدرک الوسائل**، بیروت، مؤسسة آل البيت ﷺ.
- منابع**
- ابن خلدون، عبدالرحمن بن خلدون (١٤٠٨ق)، **تاریخ ابن خلدون**، ط. الثانية، بیروت، دارالفکر.
- ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمر (١٤٠٧ق)، **البداية و النهاية**، بیروت، دارالفکر.
- المنسوب الی الامام العسکری ﷺ (١٤٠٩ق)، **تفسیر الامام العسکری ﷺ**، قم، مدرسة الامام المهدي ﷺ.
- بحرانی، سید هاشم (١٤١٦ق)، **البرهان فی تفسیر القرآن**، تهران، بنیاد بعثت.
- (١٤١٣ق)، **مدینه المعاجز**، قم، مؤسسة المعارف الإسلامیه.
- بخاری، محمد بن اسماعیل (١٤٠١ق)، **صحيح البخاری**، بیروت، دارالفکر.
- بروجردی، محمد تقی (بی تا)، **نهاية الافکار**، قم، مؤسسة النشر الاسلامی.
- بالذری، احمد بن یحیی (١٩٥٩م)، **أنساب الأشراف**، مصر، دارالمعارف.
- بیهقی، ابوبکر احمد بن الحسین (١٤٠٥ق)، **دلائل النبوة**، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- تستری، محمد تقی (١٣٩٠ق)، **الاخبار الدخيلة**، تحقیق علی اکبر غفاری، تهران، مکتبه الصدوق.
- جواهری، محمد حسن (١٣٦٨)، **جواهر الکلام**، ج سوم، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- حرا عاملی، محمد بن حسن (١٣٨٤ق)، **الجواهر السنیه**، نجف اشرف، النعمان.
- خطیب تبریزی، ولی الدین ابی عبداللّه محمد بن عبداللّه (بی تا)، **الاکمال فی اسماء**، قم، مؤسسة اهل البيت ﷺ.
- زرکلی، خیرالدین (١٩٨٠م)، **الاعلام**، بیروت، دارالعلم للملایین.
- شبر، سید عبداللّه (١٤١٢ق)، **تفسیر القرآن الکریم**، بیروت، دارالبلاغه للطباعة و النشر.
- صحتی سردرودی، محمد (١٣٧٧)، **محقق شوشتری «قاموس پژوهش»**، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
- طباطبایی، سید محمد کاظم (١٣٩٠)، **منطق فهم حدیث**، قم، مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی رحمته.
- طبرسی، احمد بن علی (١٩٦٦م)، **الاحتجاج**، نجف، دارالنعمان للطباعة و النشر.
- طبرسی، محمد بن جریر (١٣٨٧ق)، **تاریخ الطبری**، ط. الثانية،